مورخ ٤ دسامبر ١٩١٢ در انجمن تیاسوفی ها در نيويورک: درباره وجود روح و لزوم تربیت روحانی توسط مظاهر ظهور در هر دوره

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ٤ دسامبر ١٩١٢ در انجمن تیاسوفی ها در نيويورک:درباره وجود روح و لزوم تربیت روحانی توسط مظاهر ظهور در هر دوره[[1]](#footnote-1)

#### (خطابات جلد دوم، ص. ۳۳۳-۳۴۲)

هُواللّه

نفوسی که خبر از عالم حقيقت و تتبّع در کائنات ندارند، اکتشاف حقايق نتوانند و تحرّی حقيقت ننمايند. آن نفوس نظری سطحی دارند، جهل مجسّمند و تقليد محض. آنچه از آباء شنيده اند، به آن معتقدند، ابداً از خود نه دانش و هوش دارند و نه چشم و گوش. اعتماد بر حکايات و روايات نمايند و بر حسب افکار اجداد خويش رفتار کنند و همچو گمان نمايند که سلطنت الهيّه حادث است. چنين اعتقاد دارند که اين عالم وجود شش هزار ساله يا هشت هزار ساله است و پيشتر خدا خلقی و سلطنتی نداشته. اگر چنين باشد، نعوذ باللّه الوهيّت حادث است، نه قديم و حال آنکه مادام خدا بوده، خلق هم داشته. مادام نور بوده، مستنير هم بوده، زيرا بدون مستنير نور ظهور ندارد و بدون خلق خالقی مثبوت نشود. الوهيّت مقتضی خلق است. رازق بايد مرزوق داشته باشد. تصوّر الوهيّت بدون مخلوقات و کائنات مثل اين است که تصوّر سلطنتی بدون کشور و لشکر نمائيم. پادشاه لابد کشور دارد. آيا ممکن است شخصی پادشاه باشد بدون مملکت و رعيّت؟ اين مستحيل است. اگر وقتی بوده که نه لشکری بوده و نه کشوری، چگونه می توان گفت پادشاهی بوده؟ پس لابد حق خلق داشته. در اين صورت، چنانچه حقيقت الوهيّت اوّل و آخری ندارد، خلق او نيز اوّلی و آخری نداشته و نخواهد داشت. هميشه خدا خالق و رازق بوده، هميشه محيی و معطی بوده. وقتی نبوده که صفات الوهيّت و ربوبيّت معطّل بوده باشد. ابداً تعطيل جائز نه. اين خورشيد به شعاع و حرارتش آفتاب است، اگر تصوّر کنيم که وقتی آفتاب شعاع و حرارت نداشته، بايد بگوئيم از اصل آفتابی نبوده. مادام شعاع و حرارت نداشته، شمس نبوده. همين طور اگر بگوئيم وقتی خدا مخلوق نداشته و مرزوق نداشته بايد، بگوئيم خلّاقی نبوده و اين انکار قدمت و دليل بر حدوث ربويّيت است. اين واضح است که اين کائنات نامتناهی، اين کارخانه قدرت، اين فضای غير متناهی و اين اجسام عظيمه شش هفت هزار ساله نيست ،خيلی قديم است. امّا اين که در تورات ذکر شش هزار سال است، اين معنی دارد، به ظاهر نيست. زيرا می فرمايد خدا در هفت روز آسمان و زمين را خلق فرمود، با آن که قبل از خلق آسمان و زمين، آفتابی نبوده شرق و غربی وجود نداشته؛ چگونه بدون آفتاب روز تحقّق يابد؟ پس معنی ديگر دارد.

مقصد اين است که سلطنت الهيّه قديم است، نه حادث هميشه خلق داشته، کشور و لشکر داشته و خواهد داشت. لهذا فيض الهی و تجلّيات او مستمرّ است، انقطاعی ندارد، چنانچه برای شعاع و حرارت آفتاب انقطاعی نيست. همچنين مظاهر مقدّسهٔ الهيّه که مطالع فيوضات ربّانيّه اند، هميشه بوده و هستند. و آن مظاهر مقدّسه بجهت چه ظاهر می شوند؟ حکمت و نتيجه ظهورشان اين است که در عالم انسانی صورت و مثال الهی ظاهر شود.

زيرا که حقيقت عالم انسانی حائز دو صورت است و دارای دو جنبه: يکی صورت و مثال الهی است و ثانی جهت جسمانی و جنبه شيطانی. چه که غير از جسم انسان را حقيقتی است که آن را قالب مثالی يا صورت و خلقت ملکوتی می گويند. در حينی که انسان می گويد من ديدم من گفتم، آن کيست که می گويد من ديدم؟ واضح است که او غير از جسم است. وقتی که فکر می کند، مثل اين است که با خود مشورت می نمايد، معلوم است حقيقت ثانويّه هست که با او مشورت می کند، جسم نيست که به انسان رأی می دهد که اين کار را بکنم يا نه، مضرّتش چيست و فوائدش چه. چه بسيار می شود که انسان در امری اراده قطعی می نمايد و بعد به اندک تأمّل و فکر، از آن امر منصرف می شود، چرا؟ به جهت اين است که با حقيقتی مشورت کرده و ملتفت مضرّت آن امر شده، لهذا از آن منصرف گشته. از اين گذشته، در عالم رؤيا انسان سير می کند و حال آنکه جسم اينجاست امّا روح سائر در شرق و غرب دنيا. آنکه سير می کند کيست؟ او حقيقت ثانويّه است. شخص مرده است، جسمش زير خاک است، ولی روح انسان با او در خواب سؤال و جواب می نمايد. آن کيست که انسان با او سؤال و جواب می کند؟ او حقيقت ثانويّه است. پس در انسان غير از جسم حقيقت ديگر است. مثلاً جسد ضعيف می شود، امّا آن حقيقت بر حالت واحد است جسم فربه می شود و حقيقت بر حال واحد ماند. جسد ناقص شود و حقيقت بر حالت اوّليّه مشاهده شود جسم انسان در خواب مثل مرده است، ولی آن حقيقت در سير و حرکت است ادراک دارد، گفتگو می نمايد و اکتشاف اموری می کند. آن حقيقت قالب مثالی است و هيکل ملکوتی، نه جسم عنصری. کاشف حقايق است و مدرک اشيا. اکتشاف علوم و فنون و صنايع می کند، قوّهٔ برقيّه و سائر قوا را تسخير می نمايد. و با شرق و غرب عالم در آن واحد مخابره می کند. واضح است که اين جسم و جسد نيست اگر جسد بود، بايستی در حيوان هم نمونه اين کمالات باشد زيرا حيوان با انسان در جميع قوی مشترک است.

پس آن قوّه حقيقت ثانويّه ای است که کاشف حقايق اشيا است، محيط بر کائنات است واقف اسرار است، هادی ملکوت است و رهبر اهل ناسوت. آن حقيقت است که انسان را از حيوان ممتاز نمايد، لکن اين حقيقت ما بين عالم الهی و رتبه حيوانی است. اگر قوّه ملکوتيّه غلبه نمايد، حقيقت انسانيّه اشرف مخلوقات شود و دارای صورت و مثال الهی گردد و اگر جهت حيوانيّه غالب آيد، از حيوان پست تر شود، چه که حالات و شئونات حيوانيّه در انسان ظهورش بيشتر و مضرّاتش شديد تر است، مثل غضب و شهوت و منازعه بقا، جنگ و جدال، خدعه و تزوير، حرص و طمع از نقائص عالم انسانی و خصائص عالم حيوانی است. مثلاً مانند روباه، انسان بی تربيت مکّار است. در حيوان حرص است، در انسان هم هست. در حيوان تعدّی و شهوت است، در انسان هم هست. زيرا حقيقت انسانيّه جامع است، لذا آنچه در حيوان است، ظهورش در انسان اشدّ است و آن مقتضيات عالم طبيعت است و ظلمات نقائص که سبب ذلّت کبری است و بليّه عظمی. و از جهت ديگر در انسان کمالات و فيوضات الهی است که سبب سعادت سرمدی است و مايه عزّت ابدی، مانند عدل و وفا، صدق و صفا، حکمت و تقی، رحم و مروّت، محبّت و مودّت، رفعت و معرفت که به سبب اين کمالات، انسان احاطه به حقائق اشيا نمايد و کشف اسرار کند.

پس حقيقت انسانيّه بين ظلمت و نور است و دارای سه صورت: صورت ملکوتی صورت انسانی و صورت طبيعی. صورت طبيعی ظلمت اندر ظلمت است و مايه زحمت و ذلّت و سبب نزاع و جدال و حرب و قتال. امّا صورت ملکوتی که منتها رتبه عالم انسانی است، نورٌ علی نور است و وسيله حصول سعادت عظمی و مراتب صلح و صلاح و عزّ و علا. مظاهر مقدّسه الهيّه به جهت اين ظاهر شدند که ظلمات عالم حيوانی را به انوار صفات ملکوتی زائل فرمايند و نقائص عالم طبيعت را به کمالات الهيّه مبدّل کنند تا جهت ملکوتی غالب آيد و صورت و مثال الهی در عالم انسانی جلوه نمايد، نورانيّت الهی و فضائل رحمانی ظاهر شود. پس اين مطالع مقدّسه، مربّی عالم وجودند و معلّم عالم انسانی. نفوس بشری را از ظلمات ضلالت و غفلت و نواقص و رذائل عالم طبيعت نجات دهند و به فضائل و خصائل روحانيّه دلالت کنند جاهلند، عالم گردند؛ حيوانند، انسان شوند، درنده اند، فرشته گردند؛ ظالم و متکبّرند، عادل و خاضع شوند؛ تا انسان زمينی آسمانی شود، ناسوتی ملکوتی گردد، طفل رضيع مقام بلوغ يابد، فقير و ذليل غنی و عزيز شود. خلاصه اگر ظهور مظاهر مقدّسه نبود، جمع بشر در صقع حيوان بودند، بلکه پست تر. البتّه اگر اطفال بشر تربيت نشوند، در مدارس داخل نگردند، بدون مربّی جاهل و نادان مانند. و اگر تلال و جبال بحال طبيعی گذارده شود، جنگل و آجام گردد، اثمار آبدار ببار نيارد و فواکه طيّبه ندهد. امّا چون در تحت تربيت باغبان در آيد، ازهار و اثمار لطيفه دهد، فيض و برکت کلّيّه حاصل نمايد. پس عالم خلقت به مقتضای طبيعت جنگل و خار زار است و مظاهر مقدّسه باغبان الهی و مربّی عالم انسانی که به تربيت عالم وجود پردازند تا اشجار نفوس سرسبز و خرم ماند، لطافت و نظافت يابد و اثمار طيّبه دهد، سبب زينت حدائق انسانيّه گردد.

لهذا اين فيض الهی و تربيت ربّانی مستمرّ است، نمی شود که اين فيض عظيم منقطع گردد و اين جلوه رحمانی تمام شود، شمس حقيقت هميشه در غروب باشد، غروبی که آن را طلوعی در پی نباشد، مماتی که او را حياتی از عقب نيايد. آيا اين سزاوار عالم الهی و شمس حقيقت است که در غروب ابدی ماند و از تربيت عالم وجود ممنوع؟ لا و اللّه، وجود شمس برای افاضه است، چگونه غروب دائمی نمايد و فيض او انقطاع جويد؟ بلکه فيض او مستمرّ است آفتابش هميشه طالع است و آثارش دائم و ظاهر، نسيمش مدام در مرور است و الطاف و مواهبش در بروز و ظهور.

لهذا بايد هميشه منتظر و اميدوار بود و متوجّه ملکوت فيوضات پروردگار که به ظهور مظاهر مقدّسه، عالم بشر فيض جليل اکبر يابد، جهان جهان ديگر شود و عالم امکان غبطه جنّت و رضوان گردد. امّا ظهور مظاهر الهيّه بايد به اکمل صورت باشد و به اعظم شئون و کمالات ظاهر شود، يعنی با قوّتی الهی و نفوذی آسمانی تا ممتاز از سائرين باشد و در جميع صفات و آثار اولی و اقدم. مثل اين که آفتاب از جميع ستاره ها ممتاز است. هر چند در مقام خود، کواکب و نجوم نيز روشن اند و در ليالی درخشنده، امّا شمس را تابش ديگر است و تأثيراتش برتر. بايد مظهر فيض الهی نيز چنين باشد تا ثابت شود که معلّم الهی است و مربّی عالم انسانی، شمس حقيقت است، اعظم تجلّی است، و اوّل جلوه آسمانی. تابش و تأثيراتش به ذات خود است، نه اکتساب از نفوس بشری، و الّا بايد بگوئيم کمالاتش مأخوذ از سائرين است. چگونه می شود شخصی را که ديگران تربيت کنند، او مربّی عالم انسانی شود؟ مظهر فيض الهی بايد مستقل باشد، نه مستظلّ؛ مربّی باشد، نه مربوب؛ کامل باشد، نه ناقص؛ غنی از ماسواه باشد، نه محتاج تربيت اهل دنيا؛ جامع جميع کمالات باشد، نه محدود و محصور؛ تا بتواند نوع بشر را تربيت کند، ظلمات جهل و نادانی را زائل نمايد، به قوّه الهيّه عالم را عالم ديگر نمايد، صلح عمومی را ترويج کند، وحدت عالم انسانی را مروّج باشد، اديان مختلفه را متّحد سازد.

لهذا اميد چنان است که الطاف و مواهب ربّانی ظهوری شديد يابد، انوار شمس حقيقت ديده های ما را روشن کند، دلها را نورانی نمايد، ارواح را مستبشر سازد، همم عاليه بخشد و حيات ابديّه دهد تا به منتهی رتبه عالم انسانی نائل گرديم. من نه ماه است در امريکا در اغلب شهر ها در کنائس و مجامع عظمی صحبت کرده ام، نفوس را به وحدت عالم انسانی متذکّر نموده، جميع را به الفت و يگانگی نوع انسان خوانده ام. فی الحقيقه نهايت رعايت را از اهالی امريکا ديدم. الحق ملّت امريکا ملّت نجيبه است، استعداد هر کمالی دارد و تحرّی حقيقت نمايد. و حال عزم حرکت دارم، فردا می روم. لذا خدا حافظی می کنم و از برای شما تأييدات آسمانی می طلبم و عزّت ملکوتی و حيات ابدی می خواهم تا به منتها مقامات عالم انسانی رسيد. و نهايت ممنونيّت را از شما ها دارم، هيچ وقت شما را فراموش نخواهم کرد، بلکه هميشه به درگاه الهی تضرّع و زاری نمايم و شما را توفيق رحمانی و برکت و فيض آسمانی جويم.



1. خطابه در انجمن تياسفی ها \_ نيويورک ٤دسامبر ١٩١٢شب ٢٥ذی حجّه ١٣٣٠

شرح در بدايع الآثار ج ۱ ص ۴۰۵ [↑](#footnote-ref-1)